



گفت و گو با بانوان زهرا قاسمی و زهرا پورعلی
که زندگی عاشقانه خودشان را مدیون آرامش همسران شهیدشان می دانند

خوشا جانی که جانانش تو باشی

شهید محمد اصلانی و شهید صادق دارایی به خانواده دوستی و مردم داری شهرت داشتند

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۴۰ | روزنامه شهرآرا
۱۴۰۱ | ۰۱ | ۲۳ | ۳شنبه

زینب های
عاشورای
روزگار ما

همسران
شهید؛
دختران
حاج قاسم



ملیحه غیور
مسئول مشارکت بانوان حفظ ارزش‌های دفاع مقدس

(پرتو)

غربت زنان شهید هرگز دیده نشد

همه درگیر مسائل زندگی و روزمرگی مان هستیم و رسانه‌ها هر لحظه فکرم‌ان و نظام زندگی ما را به این سو و آن سو می‌کشند و هجوم موضوعات در فضای مجازی، حجابی می‌شود برای دیدن مسائلی که شاید نادیدن آن‌ها بی‌انصافی و به دور از معرفت باشد.

رشادت و غربت خانواده‌های شهدای حادثه تروریستی حرم مطهر امام رضا^(ع) و شهید و جانباز شدن سه روحانی مجاهد و هجوم «مفسران همه‌چیزدان» در فضای مجازی، غربت همسران شهدا را زنده کرد. زخم زبان‌ها، همراهی نکردن‌ها و تنها بودن این بانوان ما را به یاد غربت حضرت زهرا^(س) می‌اندازد. علم‌دار غربت، حضرت زهرا^(س) است. راز غربت ایشان کجاست؟ از زمان شهادت پیامبر اکرم^(ص) که زمانی نمی‌گذشت و مردم مدینه فرمایشات حضرت رسول^(ص) را درباره تنها دخترشان شنیده بودند اما چرا حضرت زهرا^(س) غریب بودند؟

غربت ایشان را می‌توان در میان مردم و رشد سیاسی نداشتن جامعه جست‌وجو کرد. مردم عبادت می‌کردند، روزه می‌گرفتند، نماز می‌خواندند و حج به جامی آوردند، اما الگوی معنوی غیر سیاسی و اجتماعی را دنبال می‌کردند. عبادات آن‌ها مسئولیت سیاسی و اجتماعی را در بر نداشت و فقط مسائل فردی و شخصی برایشان دارای اهمیت بود. نبود درک سیاسی مردم آن روزگار، غربت حضرت زهرا^(س) را رقم می‌زد. بحث فک، موضوعی به تمامی، سیاسی بود و حضرت زهرا^(س) قیام و از جامعه و مردم مطالبه حق کرد اما مردم بی‌توجه از کنار موضوع گذشتند زیرا فک، موضوع اجتماعی و سیاسی بود و دغدغه مردم و مسئله فردی آن زمان نبود. موضوع شهادت نیز موضوع اجتماعی است اما به دلیل نابالغ بودن سیاسی جامعه و اولویت دغدغه‌های شخصی افراد، خانواده‌های شهدا غریب هستند. اما این غربت، کرامت دارد. همسران شهدا از ابتدا انتخاب شده‌اند تا همسران مردانی باشند که با عقیده، اخلاق، رفتار و منش خود به باور شهودانه شهادت رسیده‌اند. واقعیت زنان جامعه ما حضور شیرزنانی است که افتخار آفرین‌اند، زنانی که با صبر جمیل خود رسالت همسران شهیدشان را با تربیت صحیح فرزندان به دوش می‌کشند. غربت‌ها را با تقوا و تکیه بر عنایات الهی پشت سر می‌گذارند و به برگزیده شدنشان در عرش الهی افتخار می‌کنند و این گونه به اجر و پاداشی که کمتر از شهادت همسر شهیدشان نیست دست می‌یابند. رهبر معظم انقلاب در آبان ماه ۱۳۸۰ از واژه خاک‌ریز دوم در مورد خانواده شهدا استفاده و درباره اجر و پاداش ایشان می‌فرمایند: شهدا در مقابل دشمنان دین و حقیقت، خاک‌ریز اول‌اند. خاک‌ریز دوم خانواده‌های شهدا هستند. پشت سر آن‌ها شما هستید. این رنج‌های شما و این فراق‌ها و غصه‌ها و محرومیت از دیدن و احساس کردن حضور عزیزانتان، پیش خدای متعال اجر دارد. خدای متعال به خانواده‌های شهیدان اجر بسیار بزرگی می‌دهد، به خصوص که آن‌ها ناسپاسی هم نکردند.



عکس تزئینی است



عکس: محسن بخشنده | شهرآرا



شهربانو

۳۳شنبه
۲۳ فروردین ۱۴۰۱
۱۰ رمضان ۱۴۴۲ شماره ۳۶۴۰

(۲)



زهرا رنگ‌آمیز
روزنامه‌نگار

(نرگس)

همسران شهید؛ دختران حاج قاسم

دشمنان، پسر ما را در مسیر پدرش تربیت می‌کنم. و چه کسی می‌تواند انکار کند در سراسر تاریخ مقدس دفاع از این سرزمین، از دامن شجاع زنانی چون تو، مردان به معراج رسیده‌اند.

آه، خانم‌جان! تمام دارایی زندگی‌ات را از دست داده‌ای اما به کوری چشم دشمنان، معصومانه تبریک و تسلیت‌ها را پاسخ می‌دهی و خم به ابرو نمی‌آوری و ما، همه زنان این شهر، چقدر دلمان برای تسلائی تو پر می‌کشد.

خوش به حالمان! شهرمان حالا یک الگوی ایثار دیگر دارد، یک تکیه‌گاه معنوی و زلال مثل تو، و خانه‌ات خط مقدم رمزندگی در جبهه مقابله با تحریم‌های ظالمانه و نبرد اقتصادی در حاشیه شهر بوده است و خواهد ماند.

بعد از شهید اصلانی و دارایی، قهرمان‌های واقعی این شهر خانواده این شهیدان‌اند، قهرمان‌هایی که درست در همان آب و خاکی بزرگ شدند که ما در آن زیست می‌کنیم، اما مسیر را گم نکردند و می‌توانند راه بلدمان باشند.

حالا نوبت ماست. حواسمان باشد به دختری جوان که با فرزندان کوچک، در بیست و چند سالگی همسرش را در اوج خوشبختی از دست داده است و شاید هیچ‌کس دیگر جای هم‌صحبتی با او را پر نکند.

حالا نوبت ماست. حواسمان باشد به زینب هشت‌ساله و حنا دوساله.

حالا نوبت ماست که پای کار خانواده و تحقق اهداف نیمه تمام جهادگران شهرمان باشیم.

راستی، می‌دانستید همسران شهید، دختران حاج قاسم بودند؟

جمله آخر را به سردار خادم‌الرضا^(ع) باید گفت: حالا که شما نیستی، چه کسی هوای دخترانتان را خواهد داشت؟

بی‌تردید، در آن زیارت آخر، وقتی شهدای رمضان حرم روبه‌روی ضریح دست به سینه‌ای ستاندند و کبوترها دور سرشان چرخیدند، هنگام «سلام» از دلشان آرزوی همیشگی‌شان گذشت. آه، به گمانم مرغ آمین هم به راه بود و آقا امام رضا^(ع) برای دیدارشان آغوش گشود. این روزها، شهرمان، روزهایی تاریخی را پشت سر می‌گذراند. فتنه‌های یکی پس از دیگری آشکار می‌شوند اما مشهدهای بعد از یک هفته پرتلاطم در آزمونی دیگر سربلند می‌شوند. خبر کوتاه و جان‌گداز است: دو طلبه جهادگر حاشیه شهر آسمانی شدند.

پس از خبر شهادت، مردم و رسانه‌ها ملتهب و بی‌قرار این اتفاق‌اند و مدیران برای تسلی خانواده شهدا در رفت و آمد.

همسر شهید در جواب هم‌دردی تولیت آستان قدس رضوی می‌گوید: «خوش به سعادت همسرم. شهید شد و به آرزویش رسید.» و همه آن‌ها که آمده بودند تا او را آرام کنند و روضه‌ها از صبر زینبی برایش بخوانند، حالا در برابر چشمه‌ای زلال از بصیرت و آگاهی قرار گرفته‌اند.

این صبری‌ها، این دلبرانه‌ها، این عاشقی‌ها را باید ثبت کرد. چقدر زبینه دوست رداى همسری شهید! مبارکت باشد عزیزم!

بانوجان، شاید در این شهر هیچ خیابان، بولوار یا بزرگراهی به یاد فرشتگانی چون تو نام نگیرد، اما مرام تو و اسم تو به عنوان شریک زندگی جهادی یک جوانمرد، ماندگار خواهد شد.

به خاطر می‌سپاریم عشق زندگی‌ات و هم‌زمانش در سخت‌ترین روزهای هجوم ناجوانمردانه معاندان خارجی و نااهلان و ناآگاهان داخلی ایستادند و کاستی فعالیت‌های مدیران غفلت‌زده و خواب‌آلوده را برای مردم جبران کردند.

بانوجان، چه با صلابت گفتی «به کوری چشم



زینب‌های عاشورای روزگار ما



مریم
قربانزاده
نویسنده

خورشید

جامعه به تندباد جنگ و ظلم خراب نشود. این حق اجتماعی را ما باید جبران کنیم، ما مردم.

نهادهای سازمان‌ها هرچه بکنند در راستای مصوبات است و باید درست اجرایشان کنند اما این از ما «مردم» سلب مسئولیت نمی‌کند. ما اگر زبان به تندید بچرخانیم و قلب آزاده یک همسر شهید و فرزندان را بیازاریم ناسپاسی کرده‌ایم. اگر چشمان به دنبال تسهیلات مادی و ناچیز ارگان‌های حاکمیتی برود و بارهای روی دوش یک همسر شهید را نبینیم ناسپاسی کرده‌ایم. ما

مردم ناسپاسی نیستیم پس یاورشان باشیم. برای این همسران شهید، در این سال‌ها و این روزها همان‌طور یاور و همدل و هم‌زبان باشیم که برای همسران شهدای هشت سال دفاع مقدس بودیم. همان‌طور حمایتشان کنیم که آن‌ها را حمایت کرده‌ایم. تاریخ از این دست زنان فراوان دارد. آن‌ها که پای اعتقادشان ماندند هم خودشان به خیر و سعادت رسیدند هم جامعه را به صلاح و کمال نزدیک کردند. یاری‌شان کنیم تا در ادامه راه مردشان، کم نیاورند و از نا نیفتند. از شهید دارایی دو فرزند شش ساله و دوساله به یادگار مانده‌اند. راه طولانی بزرگ شدن و به ثمر رسیدن را با محبت و مهر گرممان برایشان کوتاه کنیم.

شهدای نسل دفاع مقدس دوباره تکرار می‌شوند، همان شهدا، همان همسران جوان و همان فرزندان خردسال. این روزها دو شهید از دو نسل عروج کردند، نسلی از یادگاران دفاع مقدس و نسلی از دهه ۷۰. هردو در یک جبهه و یک مرام بودند و جان دادند. استمرار پیام سرخ عاشورا در طول تاریخ، انسان را متحیر می‌کند.

رسالت زینب‌وار یادگاران عاشورا هم چنان ادامه دارد ما هم رسالت زینب‌مان را ادامه می‌دهیم هر عاشورایی زینب‌ها لازم دارد و «کل یوم عاشورا».

بودن، تضمین یک زندگی و عاقبت خوش و خیر نمی‌کند. مادر اگر رسالتش را دنبال کند و بچه‌ها را در مسیر پدر بار بیاورد، خوشبختی و سعادت برای فرزندان شهید حتمی است.

تعارف نداریم! فرزندان شهدا را اگر در مسیر صلاح و سعادت می‌بینید فقط برای این نیست که فرزند شهیدند بلکه برای این است که یک زن از همه خواسته‌ها و آرزوهای گذشته و جهاد کرده است تا فرزندانش را به کمال برساند و در مسیر رضایت خدا بزرگشان کند.

همسر شهید برای به کمال رساندن فرزندانش سختی‌های زیادی را تحمل می‌کند. غم نان و درس و اجاره خانه و شغل و... و غصه‌های کوچک اویند. کاش حرف دلشان را برای شما بر زبان بیاورند و از دلتنگی بچه‌ها بگویند وقتی معصومانه مادر را نگاه می‌کنند و سراغ پدر را می‌گیرند. یتیمی پرغصه‌ترین درد عالم است. فرقی نمی‌کند با دشمنه جهالت و تکفیر یتیم شده باشند یا در یک تصادف جاده‌ای یا با یک مریضی لاعلاج.

زن‌هایی که یتیم دارند، هرچه هم داشته باشند، باز تنهایند. پناهشان همان یک متر سنگ سرد است که هفته به هفته کنارش بنشینند و گزارش بدهند.

ما چه می‌توانیم بکنیم؟ حمایت. حامی باشیم و تکیه‌گاه. غم یتیمی و دلتنگی برایشان بس است. همسایه‌های خوبی باشیم. یاوران صادقی باشیم. دوستان صدیقی باشیم.

این کشور از این دست همسران شهدا فراوان دیده و دارد. کسانی که خودخواسته مرگ سرخ را انتخاب کردند تا پای متجاوز را در چکمه بشکنند و دست تفرقه را در آستین قطع کنند، حق اجتماعی بزرگی بر گردن ما دارند. کسانی که از آرامش و عشق‌های نازنینشان گذشتند تا کاشانه‌های عشق

از سر همان سفره ساده و پربرکت که خطبه خوانده می‌شود تا هر جا که قسمت باشد یک زن و مرد با هم‌اند. کمبودها هرچه باشد و ناامیلات هرچه پیش آید، راهشان از هم جدا نمی‌شود، اگر دلشان با هم باشد. چه بسا که مرگ هم آن‌ها را از هم جدا نکند. پیوندهایی که رگ و ریشه الهی و آسمانی داشته باشند با مرگ هم ناگسستنی‌اند. مرگ هر جور که بیايد، غصه را با خودش می‌آورد. غم بی‌پناهی، غصه تنهایی، ماتم یتیمی. «سایه سر» تعبیر زیبایی است از همسری و هم‌نفسی که وقتی می‌رود دیگر هیچ چیز سر جایش نیست. روضه زنان همسر از دست داده همین‌هاست. تلخی روزگار را آن‌ها می‌فهمند و یک عمر می‌چشند و دم بر نمی‌آورند. چه حرف‌ها که در سینه‌هایشان رسوب می‌کند و چه درددل‌ها که بین لب‌هایشان ترک می‌خورد اما بر زبان نمی‌آید. زنان جوان زیادی را می‌شناسم که همسرانشان از جنگ برنگشتند یا پیکری سرخ و صد چاک برایشان آوردند. فرزندان که بی‌پدری را در پناه مادرشان جستند و حمایت بستگان بار غمشان را تسکین داد. این راه پایان ندارد. مادام که جنگ عقیده هست، شهادت هم هست. بی‌پناهی هم هست. غم و غصه یتیم داری هم هست. مردها دلشان به همین صوری‌ها و یاری‌ها محکم می‌شود تا پا در رکاب جهاد بگذارند، چه جهاد جان و نفس باشد چه جهاد مال و توان. شهادت برای هر جهادگری محتمل است. پدر باشد یا پسر، دهه پنجاهی باشد یا دهه هفتادی، میان سال باید یا نورس. در این باغ بسته نمی‌شود. شهادت برای همه سعادت است به‌ویژه برای شهید. از فردای شهادت، صحنه زندگی برای همسر و فرزندان جور دیگری طراحی می‌شود. از فردای شهادت یک زن باید هم مادری کند هم پدر باشد. فرزند شهید



گفت و گو با زهرا پورعلی
همسر و همراه شهید محمد اصلانی
که سال ها در حاشیه شهر به مردم خدمت کرد

هم سنگر بودیم



لیلا جان قربان

در خانه به روی همه باز است. مردم می آیند و می روند و در این دلتنگی شریک هستند. اندوه رفتن مردی که تمام محله به او تکیه می کردند، در همین خانه کوچک و بی آرایش ولی پر از آسایش موج می زند. اهالی این خانه پدرشان را فقط پدر خود نمی دانند. حق می دهند که همه یتیمان و بی سرپرستان و بدسرپرستانی که از آن ها حمایت می کرده است امروز داغ دار باشند. اینجا همه یک غم دارند: غم از دست دادن یک پدر دل سوز.

ماجرای یک اتفاق بزرگ حکایت می کند که نه تنها تمام شهر و تمام کشور را پر کرده بلکه در عرصه جهانی صحبت از اتفاقی است که در حرم مطهر رضوی رخ داده است. خبر از شهادت مردی جهادی است که ظهر ماه مبارک رمضان بی دفاع به شهادت می رسد.

از این اتفاق خیلی ها می نویسند و اخبار زیادی منتشر می شود. در این میان، جای صحبت های یک هم سنگر و یک همراه که بیش از ۳۰ سال است این شهید را همراهی می کند، در تیتراژ اخبار خالی است، همراهی که خود را بیشتر و پیش تر از همسر، هم سنگر می داند.

هوای من را خیلی داشت

او بعد از ازدواج، با همسرش همراه می شود. روحیات این زن جهادی است و با عشق و علاقه سراغ این سبک از زندگی آمده است. «من این سبک زندگی را دوست داشتم. ما همدل بودیم. اگر هر دو طرف همدل باشند، در زندگی هیچ مشکلی پیش نمی آید. زمانی که حاج آقا برای تبلیغات می رفت، من هم همراه او می رفتم. با هم همراه بودیم. با اینکه فعالیت های زیادی داشت، هوای من را خیلی داشت و یک زندگی سرشار از عشق و محبت برای من و بچه ها درست کرده بود. به ما ساده زیستن را آموخت. با اینکه از نظر مالی مشکلی نداشتیم، حاج آقا می گفت هرکسی که در این خانه می آید نباید احساس غریبی کند. ما باید در سبک زندگی الگوی مردم باشیم. کار باید مردمی باشد. همیشه با هم منزل شهدا می رفتیم و با آن ها دیدار می کردیم و هم دوش هم بودیم. برایش شیعه و سنی فرقی نداشت و دغدغه اش خدمت به خلق بود. با هم دیدار خانواده تیپ فاطمیون آن ها می رفتیم و عید دیدنی می کردیم و می گفتند که این خانواده خیلی غریب هستند. دردت این بود که همه مردم جامعه باید هم سطح هم باشند. دوست داشت که خدمت رسانی کند تا فقر در جامعه از بین برود. می گفت که نباید اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد. عاشق خدمت به مردم و نیازمندان به خصوص ایتام بود. عنایت امام رضا^(ع) بود که او تا این درجه رسید و سرباز آن ها تا این اندازه بین مردم عزیز شد. این عزتی بود که خداوند به او داد. نوش جان. حق او شهادت بود و اگر به شیوه ای دیگر از این دنیا می رفت، دلم می سوخت و افسوس می خوردم. همسر مزد مجاهدت هایش را گرفت.»

کسی را می خواهم که دین داشته باشد

زهرا پورعلی، چهارده ساله است که با شهید محمد اصلانی ازدواج می کند. آن ها با هم نسبت خویشاوندی داشته اند و آن طور که می گویند، او انتخاب خود شهید بوده است. دلیل این انتخاب هم نوع پوشش و ایمان زهرا خانم بوده که از همان دوران کودکی به آن اعتقاد داشته است، مانند دختر بچه هشت ساله اش، ریحانه، چادر می پوشیده و حجاب داشته است. او از چهارده سالگی همراه و همیار حاج آقا در فراز و نشیب می شود، همراه و هم سنگر او. «من و حاج آقا اول از همه هم سنگر بودیم، بعد همسر. همیشه همراه هم بودیم و آرزویی که هر دو داشتیم همین شهادت بود. از چهارده سالگی با شهید اصلانی ازدواج کردم. آن زمان او نوزده ساله بود. تازه از جبهه برگشته و به حوزه رفته بود. من آرزویم ازدواج با مردی متدین بود و همیشه این را از آقا امام رضا^(ع) می خواستم. هر چه دارم از آقا است. با اینکه بچه بودم و ۱۴ سال بیشتر نداشتم، همیشه به امام رضا^(ع) می گفتم کسی را می خواهم که دین داشته باشد و درد مردم را بفهمد. می گفتم برایم مهم نیست که از مال دنیا چه دارد. الحمدلله هیچ وقت هم برای هیچ چیز در زندگی نماندیم و زندگی خوبی داشتیم. همراه و هم دوش او بودم و به این موضوع افتخار می کنم که ۳۰ و چند سال در کنارش بودم. الان قبل از اینکه احساس کنم همسر را از دست داده ام، بیش از همه احساس می کنم یک هم سنگر و همراه را از دست داده ام. به امام رضا^(ع) هم بعد از شهادت حاج آقا گفتم که ای صفای قلب زارم، هر چه دارم از تو دارم.»

حاج آقا همیشه کنارم بود

با اینکه در غم و اندوه از دست دادن همسر به سر می برد، خاطرات شیرین دوران همراهی را مرور می کند و از روزهایی می گوید که همسر شهیدش در کنارش بوده است. «سوم راهنمایی بودم که با هم ازدواج کردیم. ۱۷ سالم بود که مادر شدم. همسرم خیلی کمکم کرد. گفت: خانم، درس بخوان و ادامه تحصیل بده. با اینکه چهار تا بچه داشتم، درس خواندم و دیپلم گرفتم. دانشگاه هم رفتم و لیسانس الهیات گرفتم. از سر جلسه امتحان که بیرون می آمدم، برایم آب میوه می خرید. می گفت: بخور که امتحان سخت بوده و فشارت افتاده است. خودش من را می برد و می آورد که یک وقت برایم سخت نباشد. می گفت: جامعه به مادر باسواد و تحصیل کرده نیاز دارد. اگر می دید ناراحت هستم، سریع به دنبال رفع آن بود و همیشه در زندگی صداقت داشت. حاج آقا همیشه کنارم بود و هیچ وقت با وجود کار بسیار، زندگی را رها نکرده بود. در زندگی ام همیشه آرامش داشتم و این سبک زندگی را دوست داشتم. همه می گفتند: چرا عید به جای کیش و قشقم مزار شهدا می روی؟! می گفتم ما این سبک زندگی را دوست داریم. بچه هایم باید این چیزها را ببینند و یاد بگیرند. الحمدلله بچه ها هم راه پدرشان را در پیش گرفته اند. پسرهایم حوزه رفته اند. یکی از دخترهایم تحصیلات حوزوی دارد و دختر دیگر هم به تازگی قصد داشت حوزه علمیه برود. خاطرم هست یک سفر کر بلا با حاج آقا رفته بودیم. لباس روحانیت به تن داشت. خانمی که در گمرک بغداد نشسته بود شالی روی سر داشت و تا حاج آقا را دید شال را روی شانۀ اش انداخت. ناراحت شدم ولی در دلم گفتم: امام حسین^(ع)، به کوری دشمنان اسلام هم که شده، همه فرزندان را به حوزه می فرستم تا طلبه شوند و لباس بپوشند.»

درد مردم درد او بود

ساده زیست است. این سبک زندگی در تمام خانه اش موج می زند. هیچ جای این زندگی رنگی از تجمل



شهربانو

شنبه
۲۳ فروردین ۱۴۰۱
۱۰ رمضان ۱۴۴۳ شماره ۳۶۴۰

(۴)





شدی. زودتر خانه بیا. گفت: این جلسه تمام شد می‌آیم. نمی‌دانستم این گونه برمی‌گردد.»

➤ همه دنیا محکوم کردند

زهر خانم با تمام توان پای کارهای جهادی همسرش ایستاده است. شهادت مرد زندگی اش نه تنها او را از پادرنیورده بلکه اراده او را بیش از پیش کرده است. «تمام دنیا این رفتار تروریستی را محکوم کردند. آن‌ها از ناتوانی این کار را کردند و اگر مرد بودند باید مردانه می‌جنگیدند. من یکی از سربازان مخلص و مردمی معظم‌له را که گوش به حرف فرمانده بود از دست دادم. زندگی‌ام در کنار او همیشه بابرکت بود و از این برکت احساس آرامش داشتم. ندیدن او برایم خیلی سخت است. ناگفته هم نماند که از او قول شهادت خودم را هم گرفته‌ام. از هم عکس‌هایی می‌گرفتم که برای شهادت استفاده کنیم. از او قول گرفته‌ام که من هم شهید شوم. اندوه این اتفاق را دارم ولی می‌دانم اثری که شهادت او داشته است بی‌نظیر است. جامعه ما به این اتفاق نیاز داشت تا به فرمایش امام (ره) بیدار شود. الان احساس می‌کنم حاج‌آقا هم چنان کنارم است. من هم یک سرباز مکتب امام حسین (ع) و حاج قاسم هستم که پیش حاج‌آقا شاگردی کرده‌ام. به او می‌گویم: شهید اصلانی، ما را هم از خاک بردار و بلند کن و این روحیه را به من هم بده تا در راه خدا قدم برداریم. من پرتوان‌تر با همراهی بچه‌ها به این راه ادامه می‌دهم تا دشمن کور شود. سنگر نباید خالی بماند. فقط از مردم می‌خواهم که زندگی ما را ببینند و از شایعات دوری کنند.»

روحیات و سبک زندگی حجت الاسلام اصلانی نه تنها روی بچه‌ها بلکه روی همه فامیل و محله اثر گذاشته است. این روزها همه محله اصلانی شده‌اند و ادامه‌دهنده راه او خواهند بود و سنگری را که او ساخت خالی نخواهند گذاشت.

می‌خورده است. فروردین امسال که از راهیان نور برگشتیم، فضای جامعه او را اذیت می‌کرد و دغدغه‌ام به معروف زیاد داشت. می‌گفت خیلی از رفتارها زینده جامعه اسلامی و انقلاب اسلامی مانیت. حجاب برایش درد بود و می‌گفت خوشا به سعادت شهدا که نیستند این رفتارها را ببینند. در راه برگشت، محضر شهید سردار سلیمانی هم رفتیم و آنجا من به همسرم گفتم بین ایشان چه عزتی دارد. ما آدم‌های معمولی آرزوی این را داریم که یک نفر برای ما فاتحه‌ای بخواند ولی اینجا برای زیارت این مرد صف می‌کشند. می‌گفتم چه می‌شود که خداوند چنین عزتی به بندگان خود می‌دهد. همان حاج‌آقا از من خواست که برای او دعا کنم. نمی‌دانستم حاجت او شهادت است. خوشا به حالش که به این درجه رسید.»

➤ به من گفتند حاج‌آقا تصادف کرده

این همسر همراه در زمان مصدومیت هم‌سنگرش در مسجد و در حال خدمت‌رسانی به مردم بوده و با فرض اینکه مجروح شده است راهی بیمارستان می‌شود. «همان روز حدود ساعت ۱:۳۰ حاج‌آقا به من گفته بود که برای توزیع غذا بین نیازمندان به مسجد بروم و من مشغول خدمت بودم که همسرم شربت شهادت را نوشید. از این اتفاق تا حدود ۵ عصر خبردار نشده بودم. به من گفتند حاج‌آقا تصادف کرده و پایش شکسته است. خود شهید می‌خواست که آهسته‌آهسته به من ماجرا را بگویند. می‌دانست که تا چه اندازه او را دوست دارم و چقدر نفسم به نفسم او بند است. بچه‌هایی که در مسجد اطرافم بودند از این ماجرا خبر داشتند ولی چیزی به من نگفته بودند. وقتی رسیدم بیمارستان گفتند حاج‌آقا اتاق عمل است و دعا کنیم که حالش روبه‌راه شود در حالی که آن زمان حاج‌آقا شهید شده بود ولی چیزی به من نگفتند و کم‌کم گفتند که به شهادت رسیده است. همان روز ظهر، به حاج‌آقا گفتم: خسته

ندارد. «همسر به سبک زندگی ساده علاقه داشت و می‌گفت باید پیرو توصیه‌های رهبر معظم باشیم. من هم هیچ وقت از این زندگی شاکیتی نداشتم زیرا معتقدم باید سبک زندگی یک طلبه الگویی برای دیگران باشد و دیگران هیچ وقت حسرتی به زندگی یک روحانی نداشته باشند. او یک روحانی بود که درد مردم درد او بود و دغدغه‌های اجتماعی و فرهنگی داشت و همه کارهایش مردم‌محور بود. دنبال منیت نبود و می‌خواست که گرهی از کار مردم باز کند. همین گمنامی و اخلاص او بود که باعث شد به خواسته‌اش که شهادت بود برسد. خوش به سعادتش که به آرزویش رسید.»

➤ نگرانی زیادی برای خانواده شهدا داشت

آن‌ها با توسل به شهدا زندگی خود را پیش برده‌اند و یکی از دغدغه‌های اصلی حجت الاسلام اصلانی که خود برادر دو شهید بوده عزت خانواده شهدا بوده است. «سامان دهی اوضاع کشور برای حاج‌آقا خیلی مهم بود. به‌خصوص در موضوع امر به معروف تأکید داشت. نگرانی زیادی برای خانواده شهدا داشت که اگر در جامعه می‌آید، از اوضاع جامعه ناراحت نشود. مادر زندگی با شهدا همیشه انس زیادی داشتیم و سفرهای راهیان نور که می‌رفتیم، چندین بار مناطق جنگی را دور می‌زدیم. با شهدا زندگی می‌کردیم و زنده می‌شدیم و رزق معنوی خود را از آن‌ها می‌گرفتیم. حاج‌آقا آرزویش شهادت بود و دوست داشت که شهید از این دنیا برود. همسر دو برادر شهید به اسم‌های حسین‌آقا و ابراهیم‌آقا داشت که در نوزده سالگی در منطقه مهران و در پانزده سالگی در منطقه سیدصادق کردستان به شهادت رسیده‌اند. آرزو داشت به برادرهایش ملحق شود و همیشه روی منبرهایش هم این موضوع را می‌گفت و طلب شهادت برای خودش می‌کرد. الان که شهید شده است می‌فهمم چه حسرتی

گفت و گو با زهرا قاسمی که زندگی عاشقانه اش را مدیون آرامش شهید صادق دارایی می داند

خوشا جانی که جانانش تو باشی

خبر به اندازه کافی شوکه کننده بود که به سرعت نه تنها در فضای رسانه ای و مجازی کشور بلکه دهان دهان بین مردم چرخید. حمله تروریستی به سه طلبه جهادگر در حرم مطهر امام هشتم (ع) که حادثه تلخ بمب گذاری سال ۷۲ را برای همه یادآور شد. تصویر دو طلبه غرق خون چیزی بود که در ۲۴ ساعت بعد دست به دست چرخید. اما در کنار حزن و اندوه فراگیر مردم، تصاویری از فرزندان شان یک بار دیگر دل هایمان را به درد آورد و داغ ها را تازه کرد. خبر شهادت حجت الاسلام اصلانی و حجت الاسلام دارایی کامران را در ماه رمضان به اندازه کافی تلخ کرد اما باز هم جوشش مردمی در مراسم تشییع پیکرها تسکینی بود برای همه آن هایی که می دانستند دشمن در شرایط حاضر بیکار نمی نشیند. شیعیان و اهل سنت در کنار یکدیگر قرار گرفتند و در برابر هجمه ها و حرف های ناروا و تفرقه افکن ایستادند. از طرفی، دختران و همسران شهدا نیز به جمع پیوستند و اجازه ندادند کسی از شرایط پیش آمده سوء استفاده کند. اگرچه در این شرایط می دانستیم شاید حرف زدن با این همسران سخت باشد اما از آنجایی که در خانه شهدا به روی همه باز است، یک عصر مهمان خانه شان شدم.



حمیده وحیدی

شهر بانو

شهر بانو

شنبه
۲۳ فروردین ۱۴۰۱
۱۰ رمضان ۱۴۴۳ شماره ۳۴۴۰

(۶)

بانوی دهه هفتادی و یک دنیا

سخت ترین کلمه این است که «تبریک و تسلیت» را بخواهی یک جا در یک مراسم شلوغ و همه هم زنانه به صاحبش بگویی. برای همین، وقتی جلو زهرا قاسمی بیست و پنج ساله، همسر شهید صادق دارایی، نشستم، همان طور که به حسنا، عزیز دردانه دوساله، و طاها، پسر شش ساله اش، نگاه می کردم و تبریک و تسلیت را یک جا گفتم، ضمن عذرخواهی از اینکه در شرایطی که هنوز چند ساعتی از تشییع پیکر نگذشته او را به حرف گرفته بودم، خانه ساده و کوچکش را در حاشیه شهر از نظر گذراندم. در آن لحظه با خودم فکر کردم حتما برای رفتن پسرش به پیش دبستانی با هم نقشه ها داشته اند یا اینکه پدر هر صبح که از خانه بیرون می رفته چال گونه حسنا، دخترش، دلش را می برده است. حتما سفره های افطاری قبل از شهادت آخرین خاطره با هم بودن همگی شان خواهد شد و ...

صدای ضجه زنانه ای به گوش نمی رسید اما مادر شهید آرام و بی صدا اشک می ریخت ولی در رفتار زهرا خانم نوعی صبوری موج می زد که اجازه داد سؤالاتم را بپرسم. او همان طور که دخترش را در آغوش چسبانده بود، به روزهای کودکی اش در روستای بزد از توابع تربت جام رفت. «ما همسایه دیوار به دیوار بودیم. مادر اهل سنت هستند و رابطه خوبی با خانواده آقای دارایی داشتیم. هر چه بود کودکی بود و خاطرات خوش دو خانواده که هردو محب امیرالمؤمنین (ع) بودند. چند سالی در دوره نوجوانی آقای دارایی برای تحصیل به صالح آباد رفت و دیگر هم را ندیدیم اما وقتی هفده ساله بودم،

جمعه ها و کار جهادی

صبوری و آرامش شهید بین دوست و آشنایان باز داشت. آن ها همه این سال ها در حاشیه شهر زندگی کردند. هرگز به دنبال زندگی عجیب و غریب نبودند. به کم و زیاد زندگی قانع بودند. زهرا خانم بعد از شهادتش وقتی به او فکر می کند بیشتر به یاد همه خاطراتی می افتد که در پایگاه طفلان مسلم داشته است. «ایشان جمعه را صرفا برای خانواده گذاشته بود اما باز هم جمعه ها ازش می خواستم که پایگاه بروم. تمام زندگی مان بین حرم مسجد و پایگاه طفلان مسلم می گذشت.»

من کمک می کنم

سایت «من کمک می کنم» برای رفع مشکلات مردم ایجاد شده بود. شهید دارایی با اینکه فعالیت زیاد اجتماعی داشت، خودش اهل عکس و تصویر نبود. گمنامی را بیشتر دوست داشت. تنها تصویر در خانه شان یک عکس در کنار حرم مطهر به همراه فرزندان شان است. زهرا خانم هیچ درخواستی از مسئولان ندارد. اگرچه می داند کم شدن مردی همچون آقای دارایی از زندگی اش چندان راحت نیست، در آخر می گوید: همه چیز را با خدا معامله کرده ام و می دانم که او و شهید از حالا هر لحظه با من همراه هستند.»

هر دو به امام رضا (ع) ارادت ویژه داشتیم

نام و ذکر امام رضا (ع) صرفا به زیارت یک روز در هفته ختم نمی شود. زن و شوهر هردو هر آنچه دارند و ندارند وابسته به ایشان می دانند. «حتی اگر نیمه شب هم هوس زیارت می کردم، با اینکه ممکن بود صبح جلسه مهمی داشته باشند یا تادیر وقت پیگیر کار مردم بودند، هرگز نه نمی گفتند. مدتی هر شب با فرزند خردسال به حرم می رفتیم. قطعاً امام رضا (ع) در ایشان چیزی دید که خانه ابدی اش را در کنار خودش انتخاب کرد.»

اهل سنت و شیعیان در کنار هم باشند

مادر همسر شهید دارایی از مردم شریف اهل سنت است و به گفته زهرا خانم، شهید احترام زیادی به اقوام و خویشان در مراوداتش و رفت و آمدها داشته است. «هرگز به مادر نمی گفت شما شیعه شوید بلکه با ایشان برخورد بسیار خوبی داشت. به محب بودن امیرالمؤمنین (ع) اعتقاد داشت. ما هرگز دچار اختلاف نشدیم.»

طرح «نان مهربانی» را به راه انداخت

مهربانی شهید صادق دارایی زبانزد خاص و عام است. تمام فکر و ذکرش کمک به مردم بود. «طرح نان مهربانی را به راه انداخت. در پایگاه طفلان مسلم مدام وقتش را برای مردم می گذاشت. یک پایش حرم مطهر و یک پایش مسجد بود و واسطه ای بین خیران و نیازمندان بود.»





تا خودشان به خروش نیفتند نمی بینیم

زن انقلاب اسلامی نه چنان که نتایج پژوهش‌ها و جمع‌بندی قیل و قال‌ها نشان می‌دهد پیچیده و ممتنع است که فقط در یک از هزاران یافت شود، و نه آن‌طور که تصور می‌کنیم بسیط و مجمل است. زن انقلاب اسلامی موجود عجیبی نیست که او را شناسیم اما محیرالعقول است. همان موقع که گمان می‌کنیم او را می‌شناسیم، گاهی تردید می‌کنیم آیا واقعاً به اندازه کافی درباره‌اش شناخت پیدا کرده‌ایم. لذا باید گفت که انسان مؤنث مسلمان عجیب نیست اما تعجب‌آور است و معمولی، و هم‌زمان شگفت‌انگیز و ساده اما عمیق است.

زن انقلاب اسلامی از یک‌سوی، در کوچه‌کوچه این مملکت چراغ خانه‌ای را برافروخته و در گوشه‌گوشه این برهه‌ی تاریخی، گونی‌های سنگرش را چینش کرده و برخلاف آن‌چه که پژوهشگرها، منبری‌ها و فعالان این حوزه می‌فرمایند نه شاذ و نادر، بلکه در اطراف خودمان تا چشم می‌چرخانی ده‌ها و صدها زن انقلاب اسلامی و همین‌الگوی سوم که می‌گویند، می‌بینی. گرفتاری اینجاست که برای توصیفشان بی‌کلمه مانده‌ایم و لالمانی گرفته‌ایم. تا خودشان به خروش نیفتند نمی‌بینمشان و گرنه واقع‌آمر این است که بار تاریخ روی دوش همین‌هاست و چرخ روزگار روی دست همین‌ها می‌گردد. من بر این باور نیستم که زن انقلاب اسلامی در کشاکش سنت و تجدد به محاق رفته و هرچه می‌بینیم یا زن شرقی یا زن مدرن است. امکان ندارد چرخ انقلاب اسلامی (نه فقط ایران اسلامی) بدون زنانی از جنس خودش بچرخد، هرچند به چالش‌های حوزه‌گفت‌و‌گوشان آشنا هستیم. اما هر حرکت جمعی نسبتی با تعادل دارد و هر میزانی از تعادل، میزانی از هم‌افزایی زنانگی و مردانگی اجتماعی را شامل می‌شود.

زن انقلاب اسلامی انسانی بسیار عمیق است، عمیق و شگفت‌انگیز. هیچ‌گاه نمی‌توانیم ادعا کنیم که آن‌ها را کاملاً می‌شناسیم و هیچ وجه ناشناسی برای ما باقی نمانده است زیرا هر بار، رفعت و عظمتی می‌بینیم که کلاه جدیدی از سرمان می‌افتد. چه بسا این زن انقلاب اسلامی است که ما را به این فرامی‌خواند که «و فی أنفسکم أفلاتبصرون». این زن شگفت‌انگیز است به‌خاطر ترکیبی ویژه از عاطفه و عقلانیت که در او نوعی ایمان خروشان فراهم آورده است. این ایمان خروشان را در هیچ به‌اصطلاح زن قوی‌ای که می‌گویند نمی‌بینیم. او در اوج احساسات، احساساتی نیست و نقش و موقعیت تاریخی و تمدنی خودش را مثل کف دست می‌شناسد و حکیمانه برای آن رجز می‌خواند. این ترکیب ویژه از عاطفه و عقلانیت تنها به زنان اختصاص دارد (رهبر معظم انقلاب، ۸۴/۳/۲۵) و راستش را بخواهید، مردان هیچ‌گاه به این اندازه شگفت‌انگیز نیستند.



عکس تزئینی است



شهربانو

۳۳ فروردین ۱۴۰۱
۱۰ رمضان ۱۴۴۳ شماره ۳۶۴۰

(۷)

۱۳



شبنم گرمی
روزنامه‌نگار



از صبوری ناب زنانه تا قله‌های رشادت مردانه

خاطر هست روزی با مادر بزرگوار شهیدی گفت و گوی کردم. از او پرسیدم با علم به مرگبار بودن جنگ و حضور در جبهه، چگونه به فرزند شانزده‌ساله‌اش اجازه داده است برود و بجنگد. آیا پس از شهادت تنها پسرش، پیش نیامده است از این تصمیم در خلوت خود پشیمان باشد؟ جمله‌ای ماندگار گفت که جان این فداکاری و پذیرش عمری رنج دوری را برایم روشن ساخت. «اگر هر مادری فقط برای حفظ فرزند خودش چشم از باقی فرزندان آب و خاکش ببوشت، هم فرزند خود و هم دیگری را با دست خویش به دشمن سپرده است. آن روز به تصمیم پسر برای دفاع از میهن دل دادم و امروز از مقامی که نزد خدا یافته است دل شادم.»

سخن گهربار امام خمینی (ره) که «از دامن زن، مرد به معراج می‌رود» به خوبی نشان می‌دهد که عامل سربلندی و رشادت بسیاری از مردان در هر جامعه‌ای زنان هستند و تا زنان در نقش‌های مختلف خود از مادری و همسری تا خواهری و فرزندی و حتی آموزگاری نخواهند و نکوشند، پسران و مردان به مقام و مرتبه‌ای درخور دست نمی‌یابند. از کسب مقامات دنیایی تا مراتب ارزشمندی چون شهادت، همگی، از مسیر رشادت بزرگ‌زنانی می‌گذرد که رنج‌های زیادی را به جان می‌خرند و از بسیاری حق و حقوق خود چشم می‌پوشند تا مردان زندگی‌شان در طریق معنوی خود به پیروزی دست یابند. چه بسیار دیده و شنیده‌ایم که بزرگانی به کمک و همیاری همسران خود چه قلیل یا شکوهی را فتح کرده‌اند و چه ثمرات چشمگیری برای اسلام به دست آورده‌اند.

اگر همسران شهدا مسئولیت سنگین دوری و جدایی از همسر و نگهداری از فرزندان در نبود او و پس از وی را به جان نمی‌خریدند، آیا مردان می‌توانستند قید دنیا و خانواده را چنین سبک‌بال بزنند و بدون هیچ نگرانی، چنان جانانه به دفاع از کیان مملکت خود بپردازند؟ به یقین هر مردی باید خیالی آسوده از سوی زن و فرزندش داشته باشد که بتواند با فراق بال به راهی برود که بازگشتی از آن برای خود متصور نیست.

پای درد دل همسران شهدا که بنشینید و اندکی از رنج‌های سال‌های پس از شهادت همسرانشان را بشنوید، به عمق و ارزش فداکاری این بزرگ‌زنان تاریخ کشور پی خواهید برد. در کنار آنان، همسران فداکار جانبازان را داریم که تصور چند روز مراقبت از یک عزیز بیمار در خانواده، کافی است تا ایثار آن‌ها در سال‌های طولانی پرستاری و همراهی با همسری جانباز را دریابید.

بارها شنیده‌ایم که «پشت سر هر مرد موفق زن توانمند ایستاده است.» از این رو، باز هم تأکید می‌کنیم که بسیاری از مردان بزرگ از روز ازل نام‌آور نبوده‌اند و به یقین همسران فداکاری داشته‌اند که همراه با آنان سختی‌ها، مشکلات، گرفتاری‌ها و دشواری‌ها، فقر و نداری، بدھکاری و آوارگی را تحمل کرده و طعم تلخ شکست را چشیده‌اند. این زنان پایه‌های همسران خود جنگیده‌اند، در تلاش و کار آنان مشارکت داشته و بار خانه و فرزندان را با هزار مشقت به دوش کشیده‌اند.

این مصادیق را در هر جامعه و قشری می‌توان یافت اما در میان خانواده‌های شهدا و جانبازان وفور و نمود بیشتری دارد که هرگز نباید از نظر مردمی که با آسایش و امنیت در کشور خویش روزگار به آرامش می‌گذرانند دور بماند. هم‌چنین افزون بر قدرشناسی از این بانوان رشید، می‌طلبید تا نسل جدید دخترانمان را با اهمیت این منش و روش آشنا و با این فرهنگ ارزشمند مأنوس کنیم.

بانوان زائر در راه مشهد



غلامرضا آذری خاکستر
کارشناس و پژوهشگر تاریخ

مسافرت هادر گذشته برای زنان اغلب جنبه زیارتی داشت و شهرهای مذهبی از جمله مشهد، قم، مکه، کربلا و... مقصد آن‌ها برای مسافرت به شمار می‌رفت. در گزارش‌های تاریخی چند مسئله مهم درباره مسافرت زنان مطرح شده است: نخست امنیت راه‌ها و دیگر شرایط خانوادگی و اجازه همسران مهم‌ترین موضوع در سفر زنان محسوب می‌شود. پس از گسترش حمل و نقل با وسایل موتوری مشکلات سفر بانوان هموار شد و پس از آن شاهد مسافرت‌های مختلف بانوان به اقصانقاط جهان هستیم.

گروه، جغرافی دان و قوم‌شناس آلمانی که در دوره قاجار به ایران آمد است، در ارتباط با مشکلات سفر زنان نوشته است. هیچ زنی، چه شوهردار، چه بیوه یا مجرد، حق نداشت به تنهایی سفر کند زیرا غیر از مسئله امنیت، ناچار بود در کاروان، با چارواک‌ها و قهوه‌چی‌ها و مأموران گمرک سروکار داشته باشد. بنابراین حتماً باید بایکی از محارم مرد خود سفر می‌کرد.

هم‌چنین کلارا کولپورایس، از زنان جهانگرد انگلیسی، در بخشی از خاطراتش به سفر زنان ایرانی اشاره کرده و نوشته است: هیچ کس را سراغ ندارم که در مسافرت خسته‌تر و ناراحت‌تر از زن ایرانی به نظر آید. از سوار شدن چارپایان و وسایل نقلیه بسیار خسته و کوفته می‌شود. چه اغلب به هیچ وجه به این کار عادت ندارد. زمانی که به یک پست‌خانه یا کاروان سرا می‌رسد باید با حجاب کامل این سووآن سو برود. گویی در شهر مشغول رفت‌وآمد است. اگر با همسر یا پسر سفر می‌کند پیش از آنکه کاری برای خود انجام دهد یا برایش انجام دهند باید صبر کند تا مرد آنچه را نیاز دارد بردارد. در توقفگاه‌ها کمتر زنی به چشم می‌خورد. گاه یکی از آن‌ها را در حالی که تخم مرغ، نان یا دوغ برای فروش به قهوه‌چی می‌آورد، می‌توان دید. ارائه آمار و ارقام کار مشکلی است، اما فکر نمی‌کنم در مسافرتی که در ایران انجام می‌دهید به ازای هر صد مرد که در راه می‌بینید به یک زن برخورد کنید.

هانری رنه دالمانی در کتاب «از خراسان تا بختیاری» به سفر زنان و مشکلات آن‌ها پرداخته و نوشته است: عده زنان زائر هم کمتر از مردان نیست. زنان بر

روی پالان‌ها نشسته و اغلب بچه‌ای هم در جلو خود نشاندند و کودک شیرخواری هم در بغل دارند و در زیر پای آن‌ها خورجینی است که لوازم سفر در آن جای دارد. خانواده‌های ثروتمند چادر برافراشته بودند تا زنان حرمان از انظار بیگانگان محفوظ باشند.

محتوای اسناد تاریخی نشان می‌دهند برخی از زنانی که با مشقت فراوان خود را به مشهد رسانده‌اند در این شهر اقامت گزیده و در واقع به موطنشان برنمی‌گردند از جمله طبق سندی، یکی از زنان قندهاری در سال ۱۳۱۵ قمری درخواست‌هایی داشته است: مدت پنج شش سال می‌شود که از شدت ظلم و تعدی عبدالرحمن خان ترک وطن و خانه‌و زندگی نموده، پناه به سلطان غریبان آورده، سه سال در عین آسودگی دعاگوی وجود مبارک بوده و بعد از سه سال، شوهر کمینه تصدق شد و سه طفل صغیر از وی باقی می‌باشد. خدایم داند که هر ساعت مرگ خود را از خدا می‌خواهم از شدت پریشانی و عیال داری. به جز رخت شویی چاره ندارم و هر شب اطفال غریبم سر بی‌شام می‌گذارند. استدعا از حضور مبارک آنکه مقرر فرمایید از آستانه مبارک که همه وقت و همه ایام به این پیر ناتوان و اطفال سرگردان برسند.



مربی» به عنوان «کتاب کار معلمان و مربیان و زنان جوان» یاد شده است.

خاطرات صدیق زاده به دو دوره پیش از مربی پرورشی شدن و پس از آن تقسیم می‌شود. دوره قبل از مربی شدن شامل خاطرات زندگی شخصی و خانوادگی راوی است. وی در بخش دوم کتاب، خاطرات خود را از فعالیت‌های پرورشی در ۹ مدرسه روایت کرده و به فراز و فرودهای امور تربیتی در مدارس پرداخته است. وی معتقد است: آنچه در امور تربیتی مهم است و باید به کار گرفته شود به کار نگرستن یک روش تربیتی در دو مدرسه است. هیچ دو مدرسه‌ای نباید از یک روش تربیتی برای دانش‌آموزان استفاده کنند. همان‌گونه که انسان‌ها مثل یکدیگر نیستند، هر مدرسه به طرح، برنامه و روش خود نیاز دارد و مربیان تربیتی باید به آن توجه ویژه داشته باشند.

وی اکنون دیگر بازنشسته شده اما به قول خودش هنوز بازایستاده است. قلبش برای فرزندان این سرزمین می‌تپد. به مدارس مختلف سر می‌زند و برای مربیان تازه در راه، گنجینه‌ای از تجارب و آموزه‌ها دارد. مأموریت اصلی مربی امروز را رساندن دانش‌آموز به مصونیت درونی می‌داند و می‌گوید: الان کنترل بیرونی معنا ندارد. در این نسل جدید فقط باید مصونیت درونی‌اش را قوی بکنیم. او باید از درون خودش بخواهد و نخواهد، و بخواهد که نرود به سمت خلاف.

سعیده صدیق زاده متولد ۱۳۳۳ در مشهد است که پس از پیروزی انقلاب و راه‌اندازی امور تربیتی در مدارس، در جایگاه مربی پرورشی باری از نهادینه ساختن فرهنگ انقلاب را در میان دانش‌آموزان بر دوش می‌گیرد.

کتاب «خانم مربی» روایتی بسیار خوب از جریان شکل‌گیری هویت دارد. روایت‌های این کتاب برای مادران برای تربیت فرزندان بسیار آموزنده است. خواندن این اثر برای همه مربیان و پژوهشگران تربیتی و زنان واجب است. «خانم مربی» حرف‌هایی جدی در تحول نظام آموزش و پرورش دارد و به بحث تحول و سند تحول که یکی از مسائل جدی نظام آموزشی حال حاضر ماست، به خوبی پرداخته شده است. «خانم مربی» کتاب تحول است و فراز و نشیب‌های تربیتی را که در سیر تحولات رخ می‌دهد به خوبی نشان می‌دهد. همه این کتاب حرفی برای دست‌اندرکاران نظام آموزشی دارند و محور تحول بیشتر حول انسان‌ها در جریان است.

کتاب «خانم مربی» به کوشش مرضیه ذاکری در ۲۷۲ صفحه در قطع رقعی و از سوی انتشارات دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی «راه‌یار» منتشر شده است.

نگاهی به زیست و رفتار «خانم مربی»،
خاطرات شفاهی مربی با سابقه پرورشی
که مسیر تحولات زندگی را به تصویر می‌کشد

فراز و فرودهایی از تغییر دو نسل!

«خانم مربی» به قلم مرضیه ذاکری مجموعه‌ای از خاطرات شفاهی سعیده صدیق زاده درباره مسائل تربیتی و آموزشی نسل‌های بعد از انقلاب و به دنبال انتقال تجربیات تربیتی است. کتاب «خانم مربی» خاطرات شفاهی و تجربیات سعیده صدیق زاده درباره مسائل تربیتی و آموزشی و سبک زندگی و شیوه تربیتی مادرش است. او در این کتاب به مسائل تربیتی و آموزشی نسل‌های بعد از انقلاب پرداخته و جایگاه تربیت دینی، سبک زندگی خانوادگی صحیح و حفظ ارزش‌های انقلابی را با روایتی شیرین از خاطرات شفاهی مربی با سابقه پرورشی در دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ تبیین کرده است. از کتاب «خانم



صباح: خاطرات صباح وطن‌خواه
• تحقیق و تدوین: مرضیه ذاکری

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیتم موسوی مهر
سردبیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه آرایی و گرافیک:
ملک جمعی